



نسبت ادبیات، تعهد و آرمانگرایی

شهریار زرشناس

این ادبیات، نظر به صورت مثالی انسان دوره تاریخی خود داشت و روح وحدت بخش یک فرهنگ در آن - همچون دیگر مظاهر و شئون زندگی و تمدن - ساری و جاری بود. این ادبیات از عهد و آرمان و روح فرهنگی و به نحوی، نسبت ناگزیر با شئون تمدنی‌ای چون سیاست و اقتصاد و آداب و عادات و رسوم زمانه خالی نبود، هر چند افق طرح و بیان آن بیشتر به لایه‌های درونی‌تر فرهنگ نزدیک بود تا به شئون ظاهری و تمدنی. این ادبیات را «ادبیات اجمالی» نامیده‌اند. زیرا منظر آن بیشتر متوجه انسان در نسبت به عالم معنا و آخرت است، و کمتر به توصیف تفصیلی وجوه عالم ناسوت، آن هم در شئون تمدنی آن می‌پردازد. اما ادبیات داستانی، در معنای مصطلح پس از رنسانس، یعنی «رمان» و «نوول» محصول عالم و عهد و دوره تاریخی - فرهنگی دیگر - دوران مدرنیته - است و بشر را در نسبتی خودبنیادانه و مبتنی بر نگاه سوپرکتیویستی (اصالت موضوعیت نفسانی) تفسیر می‌کند. در قلمرو ادبیات داستانی پس از رنسانس - به یک اعتبار می‌توان گفت: ادبیات مدرن - چون از لایه‌های زیرین تفکر و فرهنگ - که صیغه‌ای اجمالی دارند - به سطوح ظاهری و شئون تمدنی - که صیغه‌ای تفصیلی دارند - قدم گذارده‌ایم و در واقع به روایت زندگی «من فردی» در جهان عینی متشکل از نهادها و ساختارها و روابط متقابل می‌پردازیم، می‌توان از پدیده‌ای جدید به نام «ادبیات تفصیلی» نام برد.

در ادبیات داستانی، اگرچه بشری متفاوت از بشر اعصار ما قبل مدرن و عالم تاریخی - فرهنگی‌ای دیگر محاکمات می‌شود و آدمی در ساحتی عمدتاً ناسوتی و در فضایی مرتبط با نهادها و ساختارها و تجربه‌های تمدنی دنیای مدرن - و در بسیاری موارد از منظر حدیث نفس نویسنده - ترسیم و توصیف می‌گردد و لذا ماهیتاً با ادب سنتی و قصص رمزی و میراث ادبیات اجمالی تفاوت دارد، اما همچون آن، وجه ممیز ماهوی خود را از عهد و آرمان و عالم تاریخی - فرهنگی‌ای که محاکمات می‌کند و صورت مثالی بشری که می‌بیند به دست می‌آورد.

در واقع در هر دوره تاریخی، فرهنگ روح وحدت بخش تمدن و مظهر عهدی است که بشر یا جلوه‌گری‌های حقیقت (به تعبیر عرفا: اسماء مختلف الهی که تجلی می‌کند) بسته است؛ و در این عهد و با این عهد، صورت مثالی بشر، ظاهر می‌گردد. در عصر جدید، عالم نوینی بنا شده و بستر عهدی بسته است و صورت مثالی بشر مدرن - بشر بورژوا - در لایه‌های مختلف زندگی آدمی ظاهر گردیده و می‌گردد؛ و ادبیات داستانی مدرن (پس از رنسانس) در محاکمات تجربه‌ها و روایتها و قصه‌پردازی‌ها و خلاقیت‌های ادبی خود، دانسته یا نادانسته و خودآگاه یا ناخودآگاه؛ به این صورت مثالی و عهد مدرن تعلق و توجه دارد، و آن را توصیف و شرح و بیان می‌کند. به عبارت دیگر، ادبیات داستانی (ادبیات تفصیلی یا ادبیات پس از رنسانس) به معنای «رمان» و «نوول»ن، بازگوکننده آرمان و جوهر فرهنگی و صورت مثالی بشر بورژوا و عهد اومانیستی است. پس، ادبیات داستانی، بنا به ظرفیت و سرشت و چشم‌انداز و ساختار وجودی خود،

انسان موجودی است با فطرتی عام و جهانی، که اساساً انسانیت وی در این فطرت و با این فطرت، که حقیقتی روحانی و حتی به یک اعتبار، قدسی است، تحقق می‌یابد. اما در عین حال این گوهر ثابت انسانی، در نسبت اسمای الهی و نیز تجلی تاریخی این اسماء، صاحب وجهی تاریخی می‌گردد. در واقع روح کلی یک دوره تاریخی در ذات فرهنگ تجلی می‌یابد، و بدینسان یک عالم تاریخی - فرهنگی شکل می‌گیرد که هر موجود انسانی علاوه بر فطرت قدسی ثابت متعالی‌اش، در نسبت با صورت مثالی بشر در هر عهد و عالم تاریخی - فرهنگی؛ وجوه و شئونی از وجود خود را ظاهر می‌سازد. از این رو و بر این اساس، می‌توان گفت که هر فرد آدمی - و اساساً اجتماع آدمیان یک دوره یا متعلق به یک قوم - در عالمی تاریخی - فرهنگی به سر می‌برد، که این عالم، در ذات فرهنگ آن قوم یا آن دوره تاریخی و نیز در صفات و آثار فرهنگی، ظاهر می‌گردد. فرهنگ، در لایه‌های زیرین وجود خود - و شاید بتوان گفت در ذات خود - همانا روح کلی یک دوره یا یک قوم است، و از مآثرات و ودایع و مآثرات تاریخی سازنده سرشت و سرنوشت یک قوم یا امت تغذیه می‌کند. فرهنگ در این معنایی که می‌گوییم، بسیار فراتر از تعریف جامعه‌شناختی فرهنگ به عنوان یک «نهاد» Institution است که فی‌المثل هم عرض نهادهای سیاست و اقتصاد و... قرار می‌گیرد. با تکیه بر معنای فراگیری که برای فرهنگ بیان کردم - و با تعریف رایج جامعه‌شناختی آن تفاوت اساسی دارد - اساس یک تمدن و حیات جوامع که در ساختار در هم تنیده نهادها و مناسبات و آداب و رسوم و نظامهای اقتصادی و حقوقی و سیاسی و فرهنگ عمومی تحقق و عینیت می‌یابد، باطنی دارد که همان معنای اصیل و فراگیر فرهنگ است. از این روست که می‌گویند: فرهنگ، جان و روح و باطن تمدن است. ادبیات معنوی یا ادب در معنای سنتی آن، که مثلاً در منظومه‌های عرفانی و حکمی یا قصص رمزی و آثار مبتنی بر احیای موارث معنوی جلوه می‌کرده است (مثل غزلیات حافظ و یا مشنوی جلال‌الدین بلخی، برخی آثار منظوم عطار یا قصه‌های شیخ شهاب‌الدین سهروردی، حدیث یقضان، برخی حکایات اخلاقی دارای حالت‌های قصه‌وار و یا حتی برخی غزلیات دیوان شمس و بسیاری آثار معروف منظوم و منثور زبان فارسی...) اساساً بیان‌کننده ساحت تاریخی - فرهنگی‌ای خاص و نیز شئونی از تجلی و استمرار میراث حکمت معنوی اسلامی بوده‌اند. در این آثار، آدمی در نسبتی با مبدأ و معاد قرار می‌گرفت و به گونه‌ای تفسیر و تصویر می‌شد که تا حدودی و از جهانی - نه به طور تام و تمام و کامل - بیانگر نگاهی دینی بود. اساساً افق این ادب، تذکر نسبت به مبدأ و معاد و تعالیم اخلاقی و قرار دادن افق زندگی دنیوی در پرتو عالم آخرت و زندگی معنوی بود. در این ادبیات و با این ادبیات، عالمی ظاهر می‌شد و به گونه‌ای تمثیلی یا رمزی و در قالب بیان تعلیمی صریح و یا حکایت‌گونه و تا حدودی قصه‌وار، محاکمات و تبیین می‌گردید، و بشر در قالب ادبیات همچون برخی قالب‌های دیگر عهدی و ساحت تاریخی - فرهنگی‌ای را بسط و اشاعه می‌داد.



● ادبیات داستانی، در معنای مصطلح پس از رنسانس، یعنی «رمان» و «نویول» محصول عالم و عهد و دوره تاریخی - فرهنگی دیگر - دوران مدرنیته - است، و بشر را در نسبتی خودپنیا دانه و مبتنی بر نگاه سوبژکتیویستی (اصالت موضوعیت نفسانی) تفسیر می کرد.

● آنها که در ادبیات و هنر در جستجوی تحقق آزادی می گردند، باید بدانند که آزادی در نفی همه تعلقات است جز تعلق به حقیقت.

و تعهد هست یا نه؟ بلکه بحث بر سر این است که انسان و مشخصاً رمان نویس، به چه چیز متعهد است: حقیقت و عدالت، مفهوم لیبرالی آزادی، فلان ایدئولوژی سکولار... و یا «تعهد به عدم تعهد» که خود ایده‌ای نئولیبرالی و به معنای متعهد بودن است، اما تعهدی که مؤید و تثبیت کننده وضع کنونی عالم است؟

ارسطو روزی گفته بود: «ستیز با فلسفه، خود نوعی فلسفه است.» بر این قیاس، باید گفت جریان نئولیبرالیسم مدافع نظام سرمایه‌داری جهانی که با تعهد و آرمان‌گرایی، تحت عنوان ایدئولوژی زدایی از ادبیات می ستیزد، در واقع خود نحوی ادبیات متعهد را نمایندگی می کند؛ منتها ادبیاتی که نه به حق و عدل، که به مشهورات نسبی انگارانه نئولیبرالیسم بورژوازی تعهد دارد.

اساساً انسان بدون عهد، انسان نیست. انسانیت بشر در عهد ازلی او با حق است. وجود آدمی عین ربط و تعلق است و فطرت آدمی مبتنی بر عهد است. همه عهدها و تعهدهای دیگر آدمی بر پایه این عهد بنیادین قرار دارد. آدمی، و به تبع آن، نویسنده، هیچ گاه فارغ از تعهد نیست. در هر تعهدی لاجرم نحوی تعلق نهفته است. آزادی انسانی با قطع همه تعلقات، مگر یک تعلق، یعنی تعلق به حق، پدید می آید. قطع تعلق از حق، به معنای مرگ انسانیت بشر و از خودبیگانگی او است. با قطع تعلق و تعهد نسبت به حق، هیچ گاه آزادی پدید نمی آید، بلکه بردگی تحقق می یابد.

آری، آدمی باید به مقام قطع تعلق برسد (به تعبیر حافظ: غلام همت آنم که زیر چرخ کبود/ ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است) اما تعلقی که باید نفی کرد، تعلق به غیر حق است. تعلق به حق، اولاً قطع شدنی نیست (زیرا حقیقت انسان عین ربط و تعلق است) و ثانیاً اگر تحت لوای قطع تعلق و تعهد آدمی، اسیر حجاب اوهام نسبت به حق گردد، به هر حال از قید تعلق و تعهد رها نمی شود، بلکه به جای حقیقت (و به تبع آن عدالت) نسبت به امری دیگر متعهد می شود. مثلاً مفهوم لیبرالی آزادی یا شهوترانی ناسوتی یا

هیچ گاه از عهد و آرمان و جهت گیری فرهنگی تهی نیست؛ و چون حوزه فعالیت آن اساساً قلمرو شئون تمدنی و توصیف بشر در کشاکش با خود و با نهادهای تمدنی (اقتصاد، سیاست، تعلیم و تربیت، خانواده...) است، لذا ذاتاً و به ناگزیر، مستقیم و یا غیرمستقیم، صیغه و رنگ و بو و حال و هوایی سیاسی یا مرتبط با آن و متأثر از آن دارد؛ و ادعای ادبیات داستانی فاقد جهت گیری و فارغ از تعهد و بدون آرمان (به قول غربیها: ادبیات غیرایدئولوژیک) و ادبیات غیرسیاسی و «ادبیات غیرسیاسی ادبیات برای ادبیات» یک مغالطه بی اساس است که میلغان آن یا جاهل اند و یا مغرض و مدافع وضع موجود عالم؛ و تئوری پردازان اصلی آن، غالباً فریبکارانی با ذهنیتهای کاملاً ایدئولوژیک و اغراض سیاسی هستند که تحت لوای شعار «ادبیات غیر سیاسی» و «ادبیات غیر ایدئولوژیک» و «ادبیات فارغ از تعهد»، دغدغه تحکیم و تعمیق عهد اومانیستی را دارند. ادبیات تفصیلی، محاکات زندگی روزانه بشر مدرن و شئون مختلف آن است. بنابراین، به گونه‌ای مستقیم و غیر مستقیم، با سیاست و اقتصاد و فرهنگ، به عنوان نهاد، مرتبط است و آن را بازتاب می دهد و اساساً از عهد تاریخی این دوره تهی نیست. اساساً سیاست نهاد فراگیر زندگی معاصر است و طبعاً در ادبیات تفصیلی نیز حضور دارد. حضور جلوه‌ها یا وجود روح سیاسی در یک اثر داستانی، به معنای سفارشی بودن آن و یا خارج شدن از حیطة ادبیات نیست. به تعبیر رسای «جورج اورول»: «هیچ کتابی از تعصب سیاسی رها نیست. این عقیده که هنر باید از سیاست برکنار بماند، خودش یک گرایش سیاسی است.»

ادبیات، انسان و اجتماع

شهید آوینی گفته بود: «ادبیات مصطلح هم، شأنی از شئونی است که انسان در آن متحقق می شود.» در واقع بشر در ادبیات تفصیلی از جهات مختلف خود را بازگو و محقق می کند. از این رو می توان گفت: وجوه مختلف وجود آدمی، به هر حال و به صورت مختلف، در ادبیات ظاهر می شود. بشر در نسبت با زندگی و نهادهای اجتماعی و در پروسه حیات تاریخی - فرهنگی و شئون تمدنی‌ای نظیر «سیاست» «فرهنگ عمومی» اقتصاد... تحقق پیدا می کند. لذا ادبیات داستانی نیز در ذات خود با شئون تمدنی‌ای نظیر اجتماعات، سیاست و نیز با روح فرهنگی و عهد تاریخی، پیوندی تنگاتنگ پیدا می کند. پس، بر اساس آنچه گفتیم، این نتیجه منطقی به دست می آید که ادبیات داستانی هیچ گاه نمی تواند از مضامین مستقیم و غیر مستقیم سیاسی، اجتماعی و یا فراتر از آن، ارکان سازنده ماهیت تاریخی - فرهنگی و هویت تاریخی فارغ و تهی باشد. به ویژه اگر دقت کنیم که جوهر ذاتی انسان که مقوم «انسانیت» اوست، عهد ازلی با حق و عهد با وجود است. به هیچ روی نمی توانیم انسان را فارغ از عهد او تعریف کنیم؛ و این به معنای تعهد ذاتی بشر است. وقتی بشر، ذاتاً متعهد است، پس ادبیات داستانی به عنوان یکی از شئون تحقق وجود بشر نیز لاجرم عهدمدارانه و متعهد خواهد بود. پس، بحث بر سر این نیست که ادبیات - به تبع انسان - دارای عهد



نسبی انگاری سوفسطایی مآبانه
نئولیبرال...

آنها که در ادبیات و هنر در جستجوی تحقق آزادی می گردند، باید بدانند که آزادی در نفی همه تعلقات است جز تعلق به حقیقت. تعهد به حقیقت موجب آزادی راستین انسانی می گردد. ادبیات واقعا آزاد، ادبیات فارغ از تعهدهای سکولار و تعلقات نفسانی، و ادبیات متعهد به حقیقت است. در دل این ادبیات،

لرؤماً نحوی آرمان عدالت طلبانه نهفته است که تجلی جوهر انسانی آدمی، یعنی عهد او با وجود است. انسان فارغ از عهد و آرمان، انسان نیست؛ و ادبیات مدعی آرمان گریزی و تعهدناپذیری، در حقیقت با دور شدن از تعلق به حقیقت، به اوهام باطل نفسانی متعهد گردیده است.

آنها که از ادبیات فارغ از عهد و تعهد و آرمان سخن می گویند، باید به این سؤال مهم جواب گویند که مگر می شود انسان را فارغ از تعهد و آرمان تصویر کرد؟ و مگر نه این است که ادبیات تحقق شئونی از وجود انسانی است؟ پس، چگونه عده ای مدعی و مبلغ ادبیات فاقد تعهد و آرمان می گردند؟

البته تأکید بر وجه تعهد و آرمان در ادبیات، به معنای تبلیغ هنر و ادب سفارشی و یا ادبیات ایدئولوژیک نیست. مسئله این است که وقتی رمان نویسی قلم بر کاغذ می گذارد، در واقع نسبتی با عالم برقرار می کند و به محاکات یک دوره تاریخی - فرهنگی و یا نقد آن می نشیند. نویسنده به عنوان یک موجود بشری، به هر حال نسبتی با عالم تاریخی - فرهنگی دوران و نیز نسبتی با عهد و آرمان فطری خود دارد. این نویسنده چه نئولیبرال مدعی ایدئولوژی زدایی و پشت کرده به عهد و آرمان فطری خود باشد و چه فردی مارکسیست و معتقد به ایدئولوژی مارکسیستی و باز هم غافل از عهد ازلی و تعهد نسبت به حقیقت، و یا معتقد به آرمان دینی، به هر حال در وجود خود و با خود و در اثر خود عهد و آرماتی دارد، و آن را ظاهر می کند. حال این عهد و آرمان ممکن است از جنس ایدئولوژیهای سکولار (لیبرالیسم، مارکسیسم...) باشد و یا از سنخ آرمان متعالی دینی. اما به هر حال همیشه عهد و آرماتی هست؛ و آنها که مدعی ادبیات فارغ از آرمان و فاقد تعهدند، مغلطه می کنند، تا در غبار ناشی از گرد و خاک این مغلطه ها، تعهد خود به عهد نئولیبرال مدرن را پنهان کنند.

«ادبیات غیر متعهد» و «ادبیات غیر سیاسی» چند سالی است که در کشور ما، در کارگاههای قصه نویسی و در مقالات و سخنرانیها دائماً این نظر را مطرح می کنند که ادبیات نباید هیچ تعهد و التزامی داشته باشد، و بویژه در قلمرو نقد، بررسی مایه های فکری و تئوریک و فرهنگی و سیاسی آشکار و پنهان در یک اثر را به عنوان «برخورد ایدئولوژیک با ادبیات» محکوم می کنند. اما این ادعاها در تاریخ ادبیات داستانی، پس از رنسانس غرب و نیز در رویکردهای نقد ادبی آن، به راستی تا چه حد مصداق داشته است؟ نگاهی به آثار بزرگ ادبیات رئالیستی قرن نوزدهم روسیه مثل «جنگ و صلح» اثر تولستوی و یا «رودین» و «پدران و پسران» اثر تورگنیف و یا داستان «شنل» اثر گوگول یا آثار بزرگ داستانی ای چون «تسخیرشدگان» و «برادران کارامازوف» بیفکنید. به راستی آیا نقد و بررسی و حتی درک و فهم این آثار، بدون توجه کردن به مضامین اجتماعی و بعضاً - به صورت مستقیم یا غیر مستقیم -

سیاسی و وجوه آشکار تئوریک و فلسفی آنها اصلاً ممکن است؟ آیا همین ویژگیها نیست که این آثار را ماندگار و تأثیرگذار کرده است؟ به فرانسه و انگلیس قرن نوزدهم نگاه کنید! آیا به راستی می توانید نحوی حضور اغلب غیر مستقیم و گاه مستقیم سیاسی و اجتماعی، و فراتر از آن، پیام تئوریک فرهنگی را از آثاری چون «مادام بوواری» و «سزار بورژوا» و حتی

«باباگوریو» و «زن سی ساله» حذف کنید؟ آیا در «ارزوهای بزرگ» و «روزگار سخت» و «الیور توئیست» چارلز دیکنز و نیز در «بینویان» و «کارگران دریا» می ویکتور هوگو، پیامهای روشن فرهنگی و حتی سیاسی و عهد و آرمانگرایی ایدئولوژیک وجود ندارد؟ به جرئت می توان گفت: در مجموعه «کمدی انسانی» بالزاک و آثار مهم داستایوسکی و تورگنیف دیدگاههای تئوریک و سیاسی روشن و گاه منسجم و مستقیمی وجود دارد که نویسنده آنها را طرح کرده است، و منتقدین ادبی درباره آنها بحث کرده و بر آن اساس به نقد و بررسی آرای سیاسی - اجتماعی این نویسندگان پرداخته اند. ۶۰ به قرن بیستم نگاه کنیم! حتی در آثار نویسنده ای چون «کافکا» که این چنین گرفتار اوهام مایخولیایی درون خود است - آری حتی در آثار او - عناصر پنهان یک رویکرد سیاسی بر بستر عناصر پر رنگ جهت گیری تاریخی - فرهنگی و مضامین اجتماعی وجود دارد، که مجموع اینها در چارچوب یک کلیت تئوریک و فرهنگی فراگیر به وحدت می رسد. در همین قرن بیستم «آلبر کامو» صراحتاً و آشکارا از تعهد اجتماعی و سیاسی نویسنده و رویکرد متعهدانه ادبیات سخن می گوید.

به عنوان نمونه دیگر، به نویسنده ای مثل «جورج اورول» بنگرید. آثار او از کتاب «درود بر کاتولونیا» تا «قلعه حیوانات» و «۱۹۸۴» همگی مشحون از مضامین آشکار و پر رنگ اجتماعی و حتی سیاسی است. به عنوان مثالی دیگر، به «آرتور کوئیستلر» بنگرید. «اورول» و «کوئیستلر»، هر دو در زمره سوسیالیستهای مارکسیستی بودند که از رویکرد انتقادی دست کشیده و به اردوگاه ضد انقلاب نئولیبرالیسم جهانی پیوستند. منتقدین نئولیبرال که این همه از ادبیات به اصطلاح غیر ایدئولوژیک و غیر سیاسی سخن می گویند، وقتی به «اورول» و «کوئیستلر» یا «هانس اشبربر» می رسند تمامی شعارهای «ادبیات فاقد آرمان» و «جدایی رویکرد سیاسی از ادبیات» را فراموش می کنند و یکسره مدافع و مبلغ «کوئیستلر» و «اورول» و «اشبربر» می شوند، صرفاً به این دلیل که مضمون سیاسی - اجتماعی و ایدئولوژیک آشکار و پنهان آثار این نویسندگان، تماماً به نفع لیبرال - سرمایه داری و رویکرد نئولیبرالیستی است. از این رفتار و رفتارهای مشابه دیگر می توان پی برد که تئورسینهای نئولیبرالیست، در واقع با آرمانگرایی معنوی و انقلابی یا رادیکال و معترض نسبت به جهان سرمایه داری لیبرال و نظام جهانی سلطه مشکل دارند، و گرنه خودشان به خوبی می دانند که هیچ موجود انسانی اندیشمند و صاحب نظر - در حد فیلسوفه منتقد اجتماعی، رمان نویس یا هنرمند - را نمی توان فاقد جهت گیری تئوریک و اعتقادی و ارزشی و اجتماعی و بعضاً سیاسی مستقیم و صریح و آشکار یا غیر مستقیم و مستور و غیر صریح تصور کرد؛ و باز هم به خوبی می دانند که این جهت مندی اعتقادی و تعلق و تعهد به عالم تاریخی - فرهنگی و شئون اجتماعی، لاجرم و به ناگزیر، در رمان یا داستان کوتاه محصول یک نویسنده ظاهر می گردد. بنابراین،



ادبیات، قطعاً و لاجرم دارای تعهد و جهت‌گیری و التزام و سوگیری است؛ و طرح نظریه به اصطلاح «ادبیات غیرایدئولوژیک» - به تعبیر دقیق‌تر ادبیات فاقد آرمان - و «ادبیات فاقد تعهد» و نظایر این حرفها، صرفاً مغلطه‌ای برای اسیر کردن پنهانی نویسنده در دام دفاع از نظام جهانی سیلپه و ترویج ادبیات متعهد به لیبرالیسم است.

چنان که در پیش‌گفته، مروری

بر معروف‌ترین رمانها و آثار داستانی پرآوازه‌ترین و تأثیرگذارترین نویسندگان قرن نوزدهم، از بالزاک تا تولستوی و از تورگنیف تا دیکنز، و نیز داستان‌نویسان قرن بیستم از کافکا تا جورج اورول و از کوئینستر تا کامو و نیز نویسندگانی چون ارنست همینگوی، جان اشتاین بک، جک لندن، ژان پل سارتر، سیمون دوبووار، گابریل گارسامارکز، فرانسوا موریاک، فرانسوا ساگان و انبوه برندگان جوایز نوبل، به خوبی نشان از عنصر تعهد و جهت‌گیری خاص تاریخی - فرهنگی و تعلق و سوگیری آرمانی و اعتقادی این نویسندگان، و در موارد بسیار، حتی جهت‌گیری‌های آشکار سیاسی آنها دارد. این امر را حتی در داستان‌نویس علاقه‌مند به مباحث معنوی‌ای چون «پائولو کوئیلو» نیز می‌توان به روشنی دریافت. اگر چه در کشور ما موج تبلیغات رسانه‌ای لیبرالها و مروجین نسبی‌انگاری - در فضای متأسفانه مساعدی که به لحاظ اجتماعی برای آنها پدید آمده است - بر ذهن و جان گروهی از نویسندگان و هنرمندان ساده‌دل و نا آشنا با مباحث عمیق تئوریک تأثیر گذارده و آنان را به تکرار طوطی‌وار تژه‌های لیبرالی مغالطه‌آلود «ادبیات غیر متعهد» و «ادبیات برای ادبیات» واداشته است، اما منتقدان تأثیرگذار ادبی غربی از «گئورگ لوکاچ» تا «لوسین گلدمن» و «رنه واک» تا «یگلتون» می‌دانند و در بررسی‌های منتقدانه‌شان، به روشنی نشان می‌دهند که ادبیات فاقد تعهد و آرمان بی‌معنا است، و هر اثر ادبی، مؤید یا منتقد یک عالم تاریخی - فرهنگی و از این رو دارای جهت‌گیری آرمانی و متعهدانه است؛ و این تعهد و آرمانگرایی، گاه به سوگیری آشکار و صریح اجتماعی و حتی سیاسی می‌انجامد و گاه این وجوه را به صورت غیر مستقیم و غیر صریح بیان می‌کند. و آن ساده‌دلانی که در ایران این تبلیغات رسانه‌های لیبرالی را باور می‌کنند، خود، بی‌آنکه بدانند، در دام تعهد به ایدئولوژی نئولیبرالیسم و تحکیم نظام جهانی سلطه در افتاده‌اند. و این، همان وجه تأسف‌بار و تلخ ماجراست.

شاید برای طرفداران «ایدئولوژی‌زدایی» - در تعریفی روشن‌تر باید گفت: آرمان‌زدایی - و مدافعان نظریه «ادبیات غیر متعهد» و «ادبیات غیر ایدئولوژیک» و «ادبیات برای ادبیات» جالب باشد اگر بدانند که برای اولین بار، این آراء و تئوریه‌ها در عرصه سیاست و توسط ایدئولوگ‌های کاملاً سیاسی نئولیبرال مطرح گردیده، و از آنجا به عرصه ادبیات دهه‌های شصت و هفتاد قرن بیستم و دهه‌های پس از آن آمده است. نخستین طراحان تئوری «ایدئولوژی‌زدایی»، خود ایدئولوگ‌های مدافع لیبرال - سرمایه‌داری بودند. یعنی افرادی چون: «ج. ل. تالمون»، «نورمن کوهن»، «کارل فردریش» و به‌خصوص افرادی چون «دانیل بل» و «دوارد شیلز» و نیز ایدئولوگ‌هایی چون «کارل پوپر» و «ایزیا برلین»، بنابراین، مخالفان ادبیات آرمانگرا و طرفداران ادبیات غیر متعهد و مروجان شعارهایی از این دست، خود دارند شعارهای کاملاً سیاسی و ایدئولوژیک و متعهدانه نئولیبرال‌ها را در عرصه ادبیات تکرار می‌کنند.

حضور جلوه‌ها یا وجود روح سیاسی در یک اثر داستانی، به معنای سفارشی بودن آن و یا خارج شدن از حیطه ادبیات نیست. به تعبیر رسای «جورج اورول» «هیچ کتابی از تعصب سیاسی رها نیست. این عقیده که هنر باید از سیاست برکنار بماند، خودش یک گرایش سیاسی است.»

جمع‌بندی

از آنچه آمد می‌توان این نتیجه‌گیری فهرست‌وار را بیان کرد:

۱. ادبیات داستانی که روایت زندگی آدمی در ساختار درهم تنیده نهادهای اجتماعی و شئون تمدنی‌ست، با لذات نمی‌تواند فارغ از عهد و آرمان باشد.

۲. اندیشه نئولیبرالی معاصر، تحت عنوان «ایدئولوژی‌زدایی» در

همه عرصه‌ها و نیز در عرصه ادبیات داستانی، در واقع به دنبال آرمان‌زدایی از ادبیات و زندگی بشری است. و چون ادبیات و زندگی بشری هیچ‌گاه نمی‌تواند فارغ از آرمان و تعهد باشد، نئولیبرال‌ها با نفی آرمان معنوی و انقلابی و منتقد تحت عنوان «ایدئولوژی‌زدایی از ادبیات» در واقع ادبیات متعهد به نیست‌انگاری و مشهورات عالم مدرن و ایدئولوژی نئولیبرالیسم را ترویج می‌کنند.

۳. نگاهی به پرآوازه‌ترین آثار ادبیات داستانی قرون نوزده و بیستم، به روشنی نشان می‌دهد که هیچ اثر ادبی فارغ از نحوی سوگیری و تعهد و آرمان‌گرایی نیست؛ و هر اثر بزرگ داستانی یا مؤید «عالم تاریخی - فرهنگی» هرمنوتیک و یا منتقد و معترض نسبت به آن است؛ و در هر اثر ادبی بزرگ یا مهم، سوگیری‌ها و جهت‌گیری‌ها و مضامین پر رنگ اجتماعی، به صورت صریح یا غیر صریح وجود دارد، و در پاره‌های موارد حتی جهت‌گیری‌های سیاسی به صورت آشکار و صریح مطرح می‌شود و در بسیاری موارد نیز صورت مستور و پنهان و نهفته است، یا در اغلب موارد صورت بیان غیر مستقیم دارد.

۴. انسان بدون عهد و آرمان، اصلاً انسان نیست؛ و ادبیات انسانی نیز لزوماً دارای وجه و صبغه آرمانی‌ست. مهم این است که کدامین آرمان توسط نویسنده انتخاب می‌شود. هر نویسنده منصف و شریفی باید این را بداند که اگر آرمانی متعالی و کمال‌گرا و عدالت‌گرا و حقیقت‌طلبانه را برنگزیند، لزوماً در دام تعهد به آرمانگرایی سلطه‌گرا و مبتذل و لیبرال - سرمایه‌دارانه مدافع وضع موجود عالم گرفتار می‌آید؛ و راه سومی در این بین وجود ندارد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. یعنی این پندار که هر فرد آدمی عبارت از یک من نفسانی فرض گردد که به نحوی داعیه‌دار دایر مداری است، و نسبتی تصرف‌گرا و مبتنی بر انگیزه‌ها و غایات نفسانی با جهان دیگران و حتی خود دارد؛ همان چیزی که در فلسفه دکارت و «سوزده‌انگاری» یا سوئیژکتیویسم او بیان تئوریک یافت.

۲. پشرانگاره یا پشر سالارانه؛ به معنای اصالت دادن به آدمی به عنوان موجودی ناسوتی و دایر مدار، در برابر خدامداری اصل و حقیقی.

۳. البته آرمان و ایدئولوژی، هم معنا و یکسان نیستند؛ اما می‌توانند در برخی موارد مشابه یا مساوی باشند.

۴. ایدئولوژی در معنای اصطلاحی آن یعنی مجموعه دستورالعمل‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخاسته از عقل مدرن، در مسیر غایات اومانیتیستی؛ و از این منظر، با مفهوم آرمان تفاوت دارد.

۵. برای آشنایی با نمونه‌هایی از این گونه نقدها نگاه کنید به:

- گئورگ لوکاچ؛ رئالیسم اروپایی؛ اکبر افسری؛ علمی - فرهنگی.

- ن. بردیانف؛ کمونیسم روسی؛ دکتر عنایت‌الله رضا؛ ایران زمین.

- ویلیام هابین؛ پیام‌آوران عصر ما؛ عبدالعلی دستغیب؛ نشر سپهر.

- میشل زرافا؛ ادبیات داستانی، رمان و واقعیت اجتماعی؛ نشرین پروینی؛ کتابفروشی فروغی.